t.me/DaneshSad

درک و دریافت (شعر خوانی: صبح بی تو)

۱-در خوانش این سروده، به چه نکاتی باید توجه کنیم؟

➢این شعر باید با لحنی عاطفی متناسب با هر بیت و تأکید بر واژگان کلیدی خوانده شود. مکث‌های کوتاه و تغییر لحن از حسرت و ناراحتی به امید، حس شاعرانه شعر را به خوبی منتقل می‌کند.

۲-«انتظار موعود» یکی از مایه های ادبیات انقلاب اسلامی است؛ بر این مبنا، متن شعرخوانی را بررسی کنید.

➢شعر «صبح بی تو» با زبانی عاشقانه و عرفانی، مضمون انتظار موعود را در قالب حسرت فراق، پایداری در رنج، و امید به ظهور امام زمان (عج) بازتاب می‌دهد. این ویژگی‌ها با ادبیات انقلاب اسلامی که بر ایثار، مقاومت و انتظار موعود تأکید دارد، تناسب دارد.

درس دوازدهم: کاوه دادخواه

چو ضحّاک شد بر جهان شهریار بر او سالیان انجمن شد هزار

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: انجمن شدن: گرد آمدن

نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ ضحّاک: نهاد/ شد: فعل اسنادی/ بر: حرف اضافه/ جهان: متمم/ شهریار: مسند/ او: متمم/ سالیان: نهاد/ انجمن: مسند/ شد: فعل اسنادی/ هزار: صفت شمارشی (هزار سال)

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از بخش بزرگی از جهان/ هزار: نماد کثرت/ بر تخت شدن: کنایه از به قدرت رسیدن/ زمینه حماسه خرق عادت

قلمرو فکری: وقتی ضحّاک در جهان به پادشاهی رسید، حکومتِ او هزار سال طول کشید.

نهان گشت کردار فرزانگان پراگنده شد نام دیوانگان

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: فرزانه: دانشمند، دانا

نکات دستوری: نهان: مسند/ گشت: فعل اسنادی/ کردار: نهاد/ فرزانگان: مضاف‌الیه/ پراگنده: مسند/ شد: فعل اسنادی/ نام: نهاد/ دیوانگان: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: فرزانه، دیوانه: تضاد/ پراگنده شد: مشهور شد، مرسوم شد/ دیوانگان: انسان های نادان، انسان دیو سیرت

قلمرو فکری: در مدت پادشاهی او، روش و رفتار دانایان از میان رفت و راه و رسم انسان‌هایِ شیطان صفت مرسوم شد.

(مفهوم: خانه‌نشین شدن خردمندان، به اعتبار رسیدن بی خردان)

هنرخوار شد، جادوی ارجمند نهان راستی، آشکارا گزند

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: هنر: فضیلت، استعداد، شایستگی ، لیاقت/ خوار: پست و بی ارزش

نکات دستوری: هنر: نهاد/ خوار: مسند/ شد: فعل اسنادی/ جادو: نهاد/ ارجمند: مسند/ حذف فعل «شد» به قرینه لفظی:

t.me/DaneshSad

جادویی ارجمند [شد]/ نهان: مسند/ راستی: نهاد/ آشکارا: مسند/ گزند: نهاد/ در مصراع دوم، فعل «شد» به قرینه لفظی حذف شده است: راستی نهان [شد] و گزند،آشکار [شد].

قلمرو ادبی: خوار، ارجمند: تضاد / نهان، آشکارا: تضاد

قلمرو فکری: فضیلت‌های اخلاقی بی‌ارزش شد و جادوگری ارزش پیدا کرد. صداقت از بین رفت و دروغ و تباهی همه جا را گرفت. *(مفهوم: از بین رفتن ارزش ها/ بی ارزش شدن فضایل اخلاقی)*

برآمد برین روزگار دراز کشید اژدها را به تنگی فراز

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: برآمد: گذشت/ فش: مانند/ فراز کشیدن: کشیده شدن

نکات دستوری: برآمد: فعل/ بر: حرف اضافه/ این: متمم/ روزگار: نهاد/ دراز: صفت/ فرازکشید: فعل پیشوندی/ اژدها: مفعول/ به: حرف اضافه/تنگی: متمم

قلمرو ادبی: اژدها :استعاره از ضحاک / دراز- فراز :جناس ناهمسان/ به تنگی فراز کشیدن: کنایه از به سختی افتاد/ واج‌آرایی: تکرار مصوت «آ» / به تنگی فرازکشیدن: کنایه از دچار سختی شدن.

قلمرو فکری: سال‌های زیادی به این شکل گذشت و آرام آرام ضحّاکِ چون اژدها، در تنگنا و سختی افتاد.

(مفهوم: طولانی شدن ظلم و ستم ضحاک و رو به زوال بودن حکومت او)

چنان بُد که ضحّاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: [نهاد محذوف: اوضاع] / چنان: مسند/ بُد (بود): فعل اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ ضحّاک: نهاد/ را: رای نهادی/ روز و شب: قید/ به: حرف اضافه/ نام: متمم/ فریدون: مضاف‌الیه/ گشادی: فعل/ دو: صفت شمارشی/ لب: مفعول

قلمرو ادبی: روز و شب: مجاز از مدام، همیشه/ دو لب گشودن: کنایه از سخن گفتن/ لب: مجاز دهان/ بیت اغراق دارد./ شب- لب: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: اوضاع به گونه‌ای شده بود که ضحاک در همه لحظات از دشمن خود، فریدون، حرف می زد.

(مفهوم: ترس و اضطراب ضحاک از فریدون)

ز هر کشوری مهتران را بخواست که در پادشاهی کُند پشت راست

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: مهتر: بزرگتر، رئیس

نکات دستوری: ز: حرف اضافه/ هر: صفت مبهم/ کشوری: متمم/ مهتران: مفعول/ بخواست: فعل ماضی ساده/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ در: حرف اضافه/ پادشاهی: متمم/ پشت راست کند: فعل مرکب

قلمرو ادبی: در پادشاهی پشت راست کردن: کنایه از اینکه پادشاهی اش استوار و نیرومند گردد./کشور: مجاز از ناحیه / واج‌آرایی «ر»

قلمرو فکری: ضحاک از هر کشور بزرگان را دعوت کرد تا بتواند به پادشاهی خود استحکام ببخشد.

(مفهوم: یاری خواستن از بزرگان برای تأیید مشروعیت حکومت)

t.me/DaneshSad

از آن پس، چنین گفت با موبدان که ای پرهنر با گهر بخردان

قلمرو زبانی: معنی واژه‌ها: با گهر: نژاده / موبد: روحانی زرتشتی، مجازاً دانشمند، دانا

نکات دستوری: از آن پس: قید/ چنین: قید/ گفت: ماضی ساده/ با: حرف اضافه/ موبدان: متمم/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ ای: نشانه ندا/ بخردان: منادا/ باگهر : صفت/ پرهنر: صفت

قلمرو ادبی: موبد: مجازاً دانشمند، روحانی

قلمرو فکری: سپس به روحانیان زرتشتی گفت:«ای هنرمندانِ بااصل و نسب و خردمند..(این بیت با بیت بعدی موقوف المعانی‌اند.)

مرا در نهانی یکی دشمن است که بر بخردان این سخن، روشن است

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: من: متمم/ «را»: حرف اضافه به معنای برای (برای من)/ در: حرف اضافه/ نهانی: متمم/ یکی: صفت شمارشی/ دشمن: نهاد/ است (وجود دارد): غیر اسنادی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بر: حرف اضافه/ بخردان: متمم/ این: صفت شمارشی/ سخن: نهاد/ روشن: مسند/ است: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: واج‌آرایی: تکرار صامت «ن» / روشن بودن سخن: حس‌آمیزی / سخن: مجاز ازموضوع

قلمرو فکری: من در نهان دشمنی دارم و دانایان این نکته و موضوع را می دانند.

یکی محضر اکنون باید نوشت که جز تخم نیکی، سپهبد نکشت

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: سپهبَد: فرمانده و سردار سپاه / محضر: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

نکات دستوری: یکی: صفت شمارشی/ محضر: مفعول/ اکنون: قید/ باید نوشت: فعل غیرشخصی/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ جز: حرف اضافه/ تخم: متمم/ نیکی: مضاف‌الیه/ سپهبد: نهاد/ نَکشت: فعل ماضی ساده (نکاشت)

قلمرو ادبی: تخم نیکی: اضافه تشبیهی / تخم نیکی کاشتن: کنایه از کار نیک کردن

قلمرو فکری : استشهادنامه ای باید نوشت که ضحّاک (من)، جز کار نیک، کاری نکرده است.

(مفهوم : عوام فریبی از طریق تأییدیه گرفتن از بزرگان برای حفظ پادشاهی)

زبیمِ سپهبَد همه راستان بر آن کار گشتند همداستان

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: همداستان: موافق/ سپهبَد: فرمانده و سردار سپاه

نکات دستوری: ز: حرف اضافه/ بیم: متمم/ سپهبَد: مضاف‌الیه/ همه: صفت مبهم/ راستان: نهاد/ بر: حرف اضافه/آن : صفت اشاره/کار: متمم/ گشتند: فعل اسنادی/ همداستان: مسند

قلمرو ادبی: آن کار: مجاز از گواهی نامه / همداستان بودن: کنایه از موافقت کردن/ سپهبد: کنایه از ضحاک/ راستان – داستان: جناس

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: همه بزرگان از ترس ضحّاک برای انجامِ این کار، هم‌رأی و همراه شدند.

(مفهوم : همراهی بزرگان با ظلم و ستم به دلیل ترس)

بر آن محضر اژدها ناگزیر گواهی نوشتند بُرنا و پیر

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: بُرنا: بالغ، جوان / ناگزیر: ناچار / محضر: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

نکات دستوری: بر: حرف اضافه/ آن: صفت اشاره/ محضر: متمم/ اژدها: مضاف‌الیه/ ناگزیر: قید/ گواهی: مفعول/ نوشتند: ماضی ساده/ بُرنا: نهاد/ و: واو عطف/ پیر: معطوف به نهاد

قلمرو ادبی: اژدها: استعاره از ضحاک/ برنا، پیر: تضاد/ برنا و پیر: مجاز از همه

قلمرو فکری: به ناچار پیر و جوان، آن استشهادنامهٔ ضحّاک را تأیید کردند وگواهی دادند.

هم آنگه یکایک ز درگاهِ شاه برآمد خروشیدنِ دادخواه

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: یکایک: ناگهان/ خروشیدن: فریاد

نکات دستوری: هم‌آنگه: قید/ یَکایَک: قید/ ز:حرف اضافه/ درگاه: متمم/ شاه: مضاف‌الیه/ برآمد: فعل پیشوندی/ خروشیدن: نهاد/ دادخواه: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: دادخواه: کنایه از کاوه / واج‌آرایی: تکرار صامت «د» و « آ»

قلمرو فکری: در همان لحظه، ناگهان از دربار ضحّاک، فریاد کاوه بلند شد.

ستم دیده را پیش او خواندند برِ نامداران نشاندند

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: ستم دیده: مفعول/ پیش: قید/ او: مضاف‌الیه/ خواندند: ماضی ساده/ بر (نزد): قید/ نامداران: مضاف‌الیه/ ش: مفعول- مرجع ضمیر: کاوه/ بنشاندند: ماضی ساده

*نکته: در مصراع دوم ، اگر ضحاک را مرجع ضمیر «ش» بدانیم، نقش «ش» مضاف‌الیه است.

قلمرو ادبی: ستم‌دیده: مجاز از کاوه/ برِ نامداران نشاندن:کنایه از احترام گذاشتن /واج‌آرایی: تکرار صامت های «ن»، «د»

قلمرو فکری: کاوهٔ ستمدیده را نزد ضحّاک فراخواندند و او را پیش بزرگانِ دربار نشاندند.

(مفهوم : فریب و ظاهرسازی)

بدو گفت مِهتر به روی دژم که برگوی تا از که دیدی ستم؟

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: برگوی: بگو/ دُژم: خشمگین

نکات دستوری: به: حرف اضافه/ او: متمم/ گفت: ماضی ساده/ مِهتر: نهاد/ به: حرف اضافه/ روی: متمم/ دژم: صفت/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ برگوی: فعل پیشوندی/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ از: حرف اضافه/که (چه کسی): متمم/ دیدی:

t.me/DaneshSad

ماضی ساده/ ستم: مفعول

قلمرو ادبی: که: (حرف ربط وابسته‌ساز)، که (ضمیر): جناس همسان (تام) / به روی دژم: کنایه از ناراحت و خشمگین

قلمرو فکری: ضحّاک با عصبانیّت از کاوه پرسید: «توضیح بده که از چه کسی ظلم و ستم دیده‌ای»؟

(مفهوم : مظلوم نمایی و عوام فریبی ضحاک)

خروشید و زد دست بر سر ز شاه که شاها منم کاوهٔ دادخواه!

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: خروشید: ماضی ساده/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ زد: ماضی ساده/ دست: مفعول/ بر: حرف اضافه/ سر: متمم/ ز: حرف اضافه/ شاه: متمم/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ شاه: منادا/ «الف»: نشانه ندا / بعد از منادا، فعل به قرینه معنایی حذف است./ من: نهاد/ م (هستم): مخفف فعل اسنادی/ کاوه : مسند/ دادخواه: صفت فاعلی (داد خواهنده)

قلمرو ادبی: دست بر سر زدن: کنایه از اظهار ناراحتی و اعتراض / بر، سر: جناس/ واج‌آرایی: «ر»

قلمرو فکری: [کاوه] فریاد زد و به نشانهٔ اعتراض به ستم شاه، بر سر خود کوبید و گفت: «ای پادشاه، من کاوهٔ ستم‌دیده هستم.»

(مفهوم: دادخواهیِ شجاعانه کاوه)

یکی بی زبان مردِ آهنگرم ز شاه، آتش آید همی بر سرم

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: یکی: صفت مبهم/ بی زبان: صفت مقلوب/ مرد: مسند/ آهنگر: صفت/ م (هستم): مخفف فعل اسنادی/ ز: حرف اضافه/ شاه: متمم/ آتش: نهاد/ همی آید: مضارع اخباری/ بر: حرف اضافه/ سر: متمم/ م: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: آتش: استعاره از ظلم / آتش بر سرم همی آید: کنایه از اینکه از شاه بلا و ستم دیده ام / سر: مجاز از وجود/ بر، سر : جناس / بیت اغراق دارد.

قلمرو فکری: آهنگری بی‌آزارم امّا از شاه (ضحاک) ظلم و ستم بسیاری دیده ام.

(مفهوم : مظلومیت کاوه)

تو شاهی و گر اژدها پیکری بباید زدن داستان، آوری

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: گر: یا /داوری: قضاوت /بباید: لازم است/ آوری: بی گمان ، بی تردید ، به طور قطع/ اژدهاپیکر: در شکل و هیئت اژدها، دارای نقش اژدها

نکات دستوری: تو: نهاد/ شاه: مسند/ «ی» در شاهی: مخفف فعل اسنادی (هستی)/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ گر(یا): حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ اژدهاپیکر: مسند/ ی» در اژدهاپیکری: مخفف فعل اسنادی/ بباید داستان زدن: فعل غیرشخصی/ آوری: قید

قلمرو ادبی: اژدها پیکر: تشبیه / داستان زدن: کنایه از سخن گفتن و بیان اندیشه کردن.

قلمرو فکری: تو پادشاهی یا اژدها هستی؟ بی تردید لازم است گفتگو صورت گیرد...

t.me/DaneshSad

که گر هفت کشور به شاهی تو راست چرا رنج و سختی همه بهر ماست...

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: که: حرف ربط وابسته‌ساز/ گر: حرف ربط وابسته‌ساز/ هفت: صفت شمارشی/ کشور: نهاد/ به: حرف اضافه/ شاهی: متمم/ تو را (برای تو): گروه متممی در نقش مسند / را: حرف اضافه (برای) / است: فعل اسنادی/ چرا: قید پرسش/ رنج: نهاد/ و: واو عطف/ سختی: معطوف به نهاد/ همه: بدل (قید هم می توان گرفت.) / بهر ما: گروه متممی در نقش مسند/ است: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: هفت کشور: مجاز سرزمین های فراوان

قلمرو فکری: اگر تو پادشاه جهان هستی، چرا از پادشاهی‌ات، فقط رنج و سختی نصیب ما شده است؟

شماریت با من بباید گرفت بدان تا جهان ماند اندر شگفت

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: شمار گرفتن: حساب پس دادن./ بباید: لازم است.

نکات دستوری: شمارت با من بباید گرفت: ترتیب جمله طبق دستور تاریخی ← شمارگرفتن با من برای تو بباید (شمارگرفتن: نهاد، من: متمم، تو: متمم، بباید: فعل، «ت» در شمارت: متمم است)/ آن: متمم/ تا: حرف ربط وابسته‌ساز/ جهان: نهاد/ ماند (بماند): مضارع التزامی/ اندر: حرف اضافه/ شگفت: متمم

قلمرو ادبی: مجاز: جهان: مجاز از مردم جهان / شمار گرفتن: کنایه از حساب پس دادن. /واج‌آرایی «آ»

قلمرو فکری: لازم است برای این عملکرد ظالمانه ات به من حساب پس بدهی تا مردم جهان شگفت زده شوند.

(مفهوم : مؤاخذهٔ ضحاک)

مگر کز شمار تو آید پدید که نوبت ز گیتی به من چون رسید

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: مگر: قید/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ از: حرف اضافه/ شمار: متمم/ تو: مضاف‌الیه/ آید (شود): فعل اسنادی/ پدید: مسند/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ نوبت: نهاد/ ز: حرف اضافه/ گیتی: متمم/ به: حرف اضافه/ من: متمم/ چون: قید پرسش/ رسید: ماضی ساده

قلمرو ادبی: گیتی: مجاز از مردم دنیا / شمار گرفتن: حساب پس دادن/ پدید آید: مشخص شود.

قلمرو فکری: امید است (شاید)در موقع حساب پس دادن مشخص شود که چگونه نوبت فرزند من شده است.

---

[1] – جالب است بدانید:

در اوستا ،کتاب کهن ایرانیان، سرزمین‌های موجود در جهان به هفت بخش تقسیم شده و هر بخش را کشور نامیده اند. هفت کشور(اقلیم) عبارتند از: ارزَه در خراسان (شرق)، سَوَه در خاوران (غرب)، فَرَدَدَفش و ویدَدَفش در نیمروز (جنوب)، وُروبَرِشن و وُروجَرِشن در اباختر (شمال)، خونیرس در میانه... سرزمینی که ایرانیان در آن زندگی می‌کردند (ایران ویج) در کشور میانی (خونیرس) جای داشت. در بیشتر اساطیر ملل، سرزمین صاحب اسطوره در میانه جهان قرار دارد. ابوریحان بیرونی در کتاب التفهیم، هفت اقلیم را چنین شمرده است: یکم، هندوستان. دوم، عربستان و حبشه. سوم، مصر و شام. چهارم، ایران. پنجم، سقلاب (اسلاو) و روم. ششم، ترک و یأجوج. هفتم، چین و ماچین. اگر بخواهیم تا هفت اقلیم نامبرده شده توسط بیرونی را با هفت کشور یاد شده در اوستا تطبیق دهیم، نتیجه چنین خواهد بود: اقلیم یکم در شرق: ارزه = هند/ اقلیم دوم در جنوب: فرددفش = عربستان و حبشه/ اقلیم سوم در جنوب: ویددفش = مصر و شام /اقلیم چهارم در میانه: خونیرس = ایران/ اقلیم پنجم در غرب: سوه = اسلاو و روم/ اقلیم ششم در شمال: وروجرشن = ترک و یأجوج / اقلیم هفتم در شمال: وروبرشن = چین و ماچین.

t.me/DaneshSad

که مارانت را مغز فرزند من همی داد باید ز هر انجمن

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: انجمن: گروه ، مجلس و مجمع

نکات دستوری: که: حرف ربط وابسته‌ساز/ مارانت ← (را: حرف اضافه (به ماران تو)، «ت» در مارانت: مضاف‌الیه) ماران: متمم/ مغز: مفعول/ فرزند: مضاف‌الیه/ من: مضاف‌الیه/ ز: حرف اضافه/ هر: صفت: شمارشی/ انجمن: متمم/ باید همی داد: فعل غیر شخصی

✓ترتیب جملات:

که ز هر انجمی، مغز فرزندان من را به ماران تو باید همی داد.

قلمرو فکری: و از بین همه افراد، چرا مغز فرزندانم را باید به مارهای تو بدهند؟

سپهبد به گفتار او بنگرید شگفت آمدش کان سخن‌ها شنید

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: سپهبد: فرمانده و سردار سپاه

نکات دستوری: سپهبَد: نهاد/ به: حرف اضافه/ گفتار: متمم/ او: مضاف‌الیه/ بنگرید (نگریست): ماضی ساده/ شگفت آمدش: فعل لازم یک شخصه (شگفتش آمد)/ ش: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ آن: صفت اشاره/ سخن‌ها: مفعول/ شنید: ماضی ساده

قلمرو ادبی: به گفتار بنگرید: حس‌آمیزی / واج‌آرایی «ب»

قلمرو فکری: ضحّاک به حرف‌های او گوش داد و خیلی تعجّب کرد که این سخنان جسورانه را از او می شنود.

بدو باز دادند فرزند او به خوبی بجُستند پیوند او

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: به: حرف اضافه/ او: متمم/ باز دادند: فعل پیشوندی/ فرزند: مفعول/ او: مضاف‌الیه/ به خوبی: قید/ بجُستند: ماضی ساده/ پیوند: مفعول/ او: مضاف‌الیه (مرجع ضمیر «او»: کاوه)

قلمرو ادبی: پیوند کسی را جستن: نظر او را جلب کردن/ دلجویی کردن

قلمرو فکری: فرزند کاوه را به او بازگرداند و دلش را به دست آوردند. (از کاوه دلجویی کردند.)

(مفهوم: دلجویی کردن کاوه و بازگرداندن فرزند او.)

بفرمود پس کاوه را پادشا که باشد بر آن محضر اندر گوا

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: محضر: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

نکات دستوری: بفرمود: ماضی ساده/ پس: قید/ کاوه: متمم را ← «را»: حرف اضافه «به» (به کاوه..) / پادشاه: نهاد/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ باشد: فعل اسنادی/ آن: صفت اشاره /بر آن محضر اندر: دو حرف اضافه برای یک متمم/گوا (گواه): مسند

قلمرو فکری: سپس ضحّاک از کاوه خواست که آن استشهادنامه را امضا و تأیید کند.

t.me/DaneshSad

چو برخواند کاوه، همه محضرش سبُک، سوی پیران آن کشورش

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: محضر: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود. / سبک: سریع، شتابان

نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ برخواند: فعل پیشوندی/ کاوه: نهاد/ همه: صفت مبهم/ محضر: مفعول/ش: مضاف‌الیه/ سُبک: قید/ سوی: حرف اضافه/ پیران: متمم/ آن: صفت مضاف‌الیه/ کشور: مضاف‌الیه/ ش: مضاف‌الیه (مرجع ضمیر «ش» در هر دو مصراع: ضحاک)

قلمرو ادبی: پیران: مجاز از بزرگان

قلمرو فکری: هنگامی که کاوه، استشهادنامه را خواند، با سرعت به بزرگان کشور رو کرد و... (این بیت و دو بیت بعدی موقوف المعانی اند.)

خروشید کای پایمردان دیو بریده دل از ترسِ گیهان خدیو

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: پایمردان دیو: دستیاران حکومت، توجیه کنندگان حکومت بیداد

نکات دستوری: خروشید: ماضی ساده/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ ای: نشانه ندا/ پایمردان: منادا/ دیو: مضاف‌الیه/ بعد از منادا، فعل به قرینه معنایی حذف شده است./ دل بریده [اید]: فعل مرکب/ از: حرف اضافه/ ترس: متمم/ گیهان: مضاف‌الیه / خدیو: مضاف‌الیه/ (گیهان خدیو: ترکیب اضافی مقلوب)

قلمرو ادبی: دیو: استعاره از ضحاک / دل بریده: کنایه از نترسیدن، بی اعتنا بودن / خدیو، دیو: جناس ناهمسان

قلمرو فکری: فریاد برآورد که: ای حامیان ضحاکِ دیو سیرت که از خدای جهان نمی‌ترسید و باور قلبی به او ندارید... (این بیت و بیت قبلی و بعدی موقوف المعانی اند.)

همه سوی دوزخ نهادید روی سُپُردید دل‌ها به گفتار اوی

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: همه: نهاد/ سوی: حرف اضافه/ دوزخ: متمم/ روی نهادید: فعل/ سُپُردید: ماضی ساده/ دل ها: مفعول/ به: حرف اضافه/ گفتار: متمم/ اوی: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: روی نهادن: کنایه از رفتن، توجه کردن / دل به گفتار کسی سپردن: کنایه از پذیرفتن وتسلیم سخنان کسی شدن / اوی، سوی، روی: جناس

قلمرو فکری: همهٔ شما جهنّمی هستید. چون مطیع و تسلیم فرمان‌های ضحّاک شده‌اید...

نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: محضر: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود.

نکات دستوری: نباشم (نمی‌باشم): فعل اسنادی/ به: حرف اضافه/ این: صفت اشاره/ به محضر اندر: دو حرف اضافه برای

t.me/DaneshSad

یک متمم/گوا (گواه): مسند/ نه: قید نفی/ هرگز: قید/ براندیشم (برنمی اندیشم): مضارع اخباری/ از: حرف اضافه/ پادشا (پادشاه): متمم

قلمرو ادبی: به محضر، گواه: مراعات نظیر ، برنمی اندیشم: کنایه از نترسیدن

قلمرو فکری: این استشهاد را گواهی و تأیید نمی کنم و هرگز از پادشاه نمی ترسم.

(مفهوم : بی باکی کاوه و عدم تایید ضحاک)

خروشید و برجَست لرزان ز جای بدرّید و بسپَرد محضر به پای

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: محضر: استشهادنامه، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود / سپَردن: پایمال کردن و زیر پا گذاشتن.

نکات دستوری: خروشید: ماضی ساده/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ برجَست: فعل پیشوندی- ماضی ساده/ لرزان: قید/ ز: حرف اضافه/ جای: متمم/ [محضر: مفعول محذوف] بدرّید: ماضی ساده/ و: حرف ربط هم‌پایه‌ساز/ بسپَرد: ماضی ساده/ محضر: مفعول/ پای: متمم

قلمرو ادبی: به پای سپردن: کنایه از پای مال کردن و زیر پا گذاشتن/ جای، پا: جناس/ برجست لرزان: کنایه از شدت خشم

قلمرو فکری: فریاد برآورد و در حالی که از خشم می لرزید سریع برخاست، استشهادنامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.

(مفهوم : شجاعت کاوه و خشم و اعتراض او نسبت به ظلم)

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: شد: رفت/ انجمن گشت:جمع شدند/ بازارگاه: جای خرید و فروش، بازار، در متن درس: اهل بازار

نکات دستوری: چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ کاوه: نهاد/ برون: قید/ شد(رفت): فعل غیر اسنادی /ز: حرف اضافه/ درگاه: متمم/ شاه: مضاف‌الیه/ بر: حرف اضافه/ او: متمم/ انجمن: مسند/ گشت: فعل اسنادی/ بازارگاه: نهاد

قلمرو ادبی: بازارگاه: مجاز از اهل بازار

قلمرو فکری: هنگامی که کاوه از دربار شاه بیرون آمد، اهل بازار دور او جمع شدند.

همی بر خروشید و فریاد خواند جهان را سراسر، سوی داد خواند

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: فریاد خواندن: فریاد خواستن، طلب یاری کردن، دادخواهی کردن

نکات دستوری: همی بر خروشید: ماضی استمراری (کاربرد «همی» به جای«همی» در دستور تاریخی)/ فریاد خواند: فعل مرکب/ را: فک اضافه (سراسرِ جهان)/ سراسر: مفعول/ جهان: مضاف‌الیه/ سوی: حرف اضافه/داد: متمم/ خواند (فراخواند): ماضی ساده

*نکته: واژه «سراسر» را می توان قید دانست. در این صورت، «جهان» مفعول است.

قلمرو ادبی: فریاد خواند: کنایه از کمک طلبید/ داد: ایهام تناسب ← ۱- عدل و داد ۲- به معنای « دادزدن» با « فریاد» تناسب دارد. / جهان: مجاز از مردم

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: می خروشید و فریاد می زد و مردم را به برپایی عدالت دعوت می کرد.

(مفهوم : دادخواهی و قیام در برابر ظلم)

از آن چرم، کاهنگران پشت پای پوشند هنگام زخمِ درای

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: زخم درای: زخم پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان است / پشت پا: روی پا، سینه پا

نکات دستوری: آن: صفت اشاره/ چرم: متمم/ که: حرف ربط وابسته‌ساز/ آهنگران: نهاد/ [بر: حرف اضافه محذوف] / پشت: متمم/ پای: مضاف‌الیه/ بپوشند(می پوشند): فعل مضارع اخباری/ هنگام زخمِ درای: گروه قیدی ← هنگام: قید /زخم: مضاف‌الیه/ درای: مضاف‌الیه

قلمرو ادبی: چرم: مجاز از پیش بند / چرم، آهنگر ، درای: مراعات نظیر

قلمرو فکری: آن پیش‌بندِ چرمی که آهنگرها،هنگام ضربه زدن با پتک، بر تن می کنند. (بیت بعد موقوف المعانی اند.)

همان، کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: همان: قید/ کاوه: نهاد/ آن: مفعول/ بر: حرف اضافه/ سر: متمم/ نیزه: مضاف‌الیه/ کرد (قرار داد): ماضی ساده/ همانگه: قید/ ز: حرف اضافه/ بازار: متمم/ برخاست: فعل/ گرد: نهاد

قلمرو ادبی: گرد برخاستن: کنایه از ازدحام و شلوغی برای آماده قیام / کرد، گرد: جناس / بر و سر: جناس

قلمرو فکری: کاوه آن پیش‌بند چرمی را بر سرِ نیزه آویخت. در آن لحظه شورش و غوغایی از مردم بازار برخاست و آماده قیام شدند.

(مفهوم: رهبری اولیه قیام و همراهی مردم با او)

خروشان همی رفت نیزه به دست که ای نامداران یزدان پرست

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: خروشان: قید/ همی رفت: ماضی استمراری/ نیزه به دست: قید/ فعل «می گفت» به قرینه معنایی حذف شده است: «[می گفت] که ای نامداران...» که: حرف ربط وابسته‌ساز/ ای: نشانه ندا/ نامداران: منادا/ بعد از منادا، فعل به قرینه معنایی حذف شده است/ یزدان پرست: صفت فاعلی (یزدان پرستنده)

قلمرو ادبی: نیزه: مجاز از پرچم و درفش کاویانی

قلمرو فکری: کاوه، نیزه به دست حرکت می کرد و فریاد می زد: ای بزرگان خداپرست... (این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.)

کسی کاو هوای فریدون کند دل از بند ضحّاک بیرون کند

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: بند: فریب و افسون

نکات دستوری: او: نهاد/ هوای: مفعول/ فریدون: مضاف‌الیه/ کند (بکند): مضارع التزامی/ کسی: نهاد/ دل: مفعول/ بند: متمم/ ضحّاک: مضاف‌الیه/ بیرون کند: فعل مرکب

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: دل : مجاز از وجود / بند: مجاز از اسارت/ هوای کسی کردن: کنایه از میل به کسی داشتن / دل از بند بیرون کردن: کنایه از آزاد و رها شدن

قلمرو فکری: کسی که خواهان فریدون باشد، باید خود را از زنجیرِ بندگی و ستم ضحّاک آزاد کند.

(مفهوم: تحریک و تشویق مردم برای پیوستن به قیام علیه ضحاک)

بپویید کاین مهتر آهرمن است جهان آفرین را به دل، دشمن است

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: بپویید : فعل امر / که: حرف ربط وابسته‌ساز/ این: صفت اشاره/ مهتر: نهاد/ آهرمن: مسند/ است: فعل اسنادی/ جهان‌آفرین: مضاف‌الیه/ «را» در مصرع دوم: فک اضافه (دشمنِ جهان‌آفرین)/ به دل: قید/ دشمن: مسند/ است: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: تشبیه:«مهتر اهریمن است». / پوییدن: کنایه از اعتراض و شورش / جهان‌آفرین:کنایه از خداوند

قلمرو فکری: به پاخیزید؛ زیرا، این پادشاه همانند شیطان است و با تمام وجود با خدا دشمنی می کند.

(مفهوم: دعوت به مبارزه وقیام علیه ضحاک)

همی رفت پیش اندرون مرد گُرد جهانی بر او انجمن شد، نه خُرد

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: گُرد: پهلوان / انجمن شدن: گردآمدن، جمع شدن/ پیش اندرون: پیشاپیش

نکات دستوری: همی رفت: ماضی استمراری/ پیش: حرف اضافه/ اندرون: متمم/ مرد: نهاد/ گُرد: صفت/ جهانی: نهاد/ بر: حرف اضافه/ او: متمم/ انجمن: مسند/ شد: فعل اسنادی/ نه: قید نفی/ خُرد: مسند/ حذف فعل « بود» به قرینه معنایی.

قلمرو ادبی: جهان: مجاز از مردم جهان / گُرد، خرُد: جناس/ زمینه ملی حماسه

قلمرو فکری: مرد پهلوان (کاوه)، پیشاپیش حرکت می کرد و سپاهی انبوه، پیرامون او جمع شدند.

بدانست خود کافریدون کجاست سر اندر کشید و همی رفت راست

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: بدانست: ماضی ساده/ خود: نهاد/ که: حرف ربط/ افریدون: نهاد/ کجا: قید/ است (حضور دارد): غیراسنادی / سر اندر کشید: فعل/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ همی رفت: ماضی استمراری/ راست: قید

قلمرو ادبی: سر اندر کشیدن: کنایه از رفتن

قلمرو فکری: کاوه از مخفیگاه فریدون اطلاع داشت. به همین سبب راه آنجا را در پیش گرفت و مستقیم و بی معطلی به آن جا رفت.

بیامد به درگاه سالار نو بدیدندش آنجا و برخاست غَو

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: غو: فریاد، بانگ و خروش، غریو

نکات دستوری: بیامد: ماضی ساده/ به: حرف اضافه/ درگاه: متمم/ سالار: مضاف‌الیه/ نو: صفت/ بدیدند: ماضی ساده/ ش: مفعول (مرجع «ش»: فریدون)/ آنجا: قید/ و: حرف ربط هم‌پایه ساز/ برخاست: ماضی ساده/ غَو: نهاد

قلمرو ادبی: نو، غو: جناس

t.me/DaneshSad

قلمرو فکری: کاوه به درگاهِ پادشاه جدید (فریدون) آمد، مردم، او را در آنجا (مخفیگاهش) دیدند و با دیدنش فریاد (خوشحالی) بلند شد.

فریدون چو گیتی بر آن گونه دید جهان پیش ضحّاک وارونه دید

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: فریدون: نهاد/ چو: حرف ربط وابسته‌ساز/ گیتی: مفعول/ بر آن گونه: گروه متممی در نقش مسند / دید: فعل اسنادی/ جهان: مفعول/ پیش: حرف اضافه/ ضحّاک: متمم/ وارونه: مسند/ دید: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: جهان را وارونه دید: کنایه از به کام نبودن/ جهان: مجاز از اوضاع جهان/ گیتی: مجاز از مردم

قلمرو فکری: فریدون وقتی جهان را اینگونه نابسامان و پر از تباهی دید، دریافت که حکومت ضحّاک را رو به پایان است.

همی رفت منزل به منزل چو باد سری پر ز کینه، دلی پر ز داد

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: همی رفت: ماضی استمراری/ منزل به منزل: قید/ چو: حرف اضافه/ باد: متمم/ سر: مفعول/ پُر: صفت/ ز: حرف اضافه/ کینه: متمم/ فعل «داشت» به قرینه معنایی حذف شده است./ دلی: مفعول/ پُر: صفت/ ز: حرف اضافه/ داد: متمم/ فعل «داشت» به قرینه معنایی حذف شده است.

قلمرو ادبی: همی رفت چو باد: تشبیه / باد، داد: جناس / سر: مجاز از قصد و اندیشه/ چو باد رفتن: کنایه از سریع رفتن/ دلی پر از داد داشتن: کنایه از عدالت خواهی/ سری پر ازکینه داشتن: کنایه از دشمنی داشتن/ دل: مجاز از وجود / واژه‌آرایی: تکرار واژه‌های «منزل» و «پُر»

قلمرو فکری: فریدون به سرعتِ باد، مسیر را مرحله به مرحله طی‌کرد در حالی که سرش پر از کینه و انتقام و دلش پُر از دادخواهی بود.

به شهر اندرون هر که بُرنا بدند چه پیران که در جنگ، دانا بدند

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: به شهر اندرون: دو حرف اضافه برای یک متمم/ هر که: نهاد/ بُرنا: مسند/ بدند: فعل اسنادی/ چه... چه: حرف ربط مزدوج ، در اینجا یکی از دو حرف حذف شده است: هر که در شهر بود چه جوان ها و چه پیران که در جنگ تجربه داشتند./ پیران: نهاد /که: حرف ربط وابسته‌ساز/ جنگ: متمم/ دانا: مسند/ بدند: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: برنا، پیر: تضاد / دانا بودن در جنگ: کنایه از مهارت و تجربه جنگی داشتن / که (هرکس)- که (حرف ربط): جناس همسان

قلمرو فکری: جوانان شهر و پیرانِ جنگ آزموده و باتجربه... (این بیت و بیت بعدی موقوف المعانی اند.)

(مفهوم: همراهی عموم مردم با قیام علیه ضحاک)

سوی لشکر آفریدون شدند ز نیرنگ ضحّاک بیرون شدند

قلمرو زبانی:

نکات دستوری: سوی: حرف اضافه/ لشکر: متمم/ آفریدون: مضاف‌الیه/ شدند (رفتند): غیراسنادی/ ز: حرف اضافه/ نیرنگ:

t.me/DaneshSad

متمم/ ضحّاک: مضاف‌الیه/ بیرون: مسند/ شدند: فعل اسنادی

قلمرو ادبی: بیرون شدن: کنایه از رها شدن

قلمرو فکری: به لشکر فریدون پیوستند و از دام و مکرِ حکومت ضحّاک آزاد شدند.

(مفهوم: همراهی عموم مردم با قیام علیه ضحاک)

کارگاه متن پژوهشی درس دوازدهم

قلمرو زبانی

۱-در متن درس، هر یک از واژه‌های زیر، در چه معنایی به کار رفته است؟

- **هنر (.....فضیلت، استعداد، شایستگی، لیاقت.....)**
- **محضر(..استشهادنامه ، متنی که ضحاک برای تبرئه خویش به امضای بزرگان حکومت رسانده بود .....)**
- **درای (.....پتک؛ درای، در اصل زنگ کاروان.....)**
- **منزل (.....توقفگاه، استراحتگاه در مسیرهای قدیم.....)**

۲-در بیت زیر،کلمهٔ « گر » در چه معنایی به کار رفته است؟ **یا**

تو شاهی و گر اژدها پیکری بباید زدن داستان، آوری

۳-واژه‌ها و معنای آنها همیشگی و ماندگار نیستند. ممکن است در گذر زمان، برای هر واژه، یکی از چهار وضعیت زیر پیش آید:

الف)به دلایل سیاسی،فرهنگی،مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شود؛مانند:«فتراک و برگستوان»

ب) با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید به دوران بعد منتقل شود؛مانند:«کثیف و سوگند»

پ) با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه دهد؛ مانند: « شادی و خنده»

ت)هم معنای قدیم خود را حفظ کند و هم معنای جدید گیرد؛ مانند: «سپر و یخچال»

هریک از واژه‌های زیر، مشمول کدام وضعیت های چهارگانه شده‌اند؟

- پذیرش (...**با همان معنای قدیم به حیات خود ادامه داده است**.....)
- خوالگیر (....**به دلایل سیاسی، فرهنگی، مذهبی یا اجتماعی، از فهرست واژگان حذف شده است**.....)
- رکاب (....**هم معنای قدیم خود را حفظ کرده و هم معنای جدید گرفته است**.....)
- شوخ (.....**با از دست دادن معنای پیشین و پذیرفتن معنای جدید، به دوران بعد منتقل شده است**.....)

قلمرو ادبی

۱-برای هر یک از ویژگی های شعر حماسی، نمونه ای از متن درس انتخاب کنید.

- زمینهٔ ملی: **از آن چرم، کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای**
  همان، کاوه آن بر سر نیزه کرد همانگه ز بازار برخاست گرد
- زمینهٔ قهرمانی: **نباشم بدین محضر اندر گوا نه هرگز براندیشم از پادشا**
  خروشید و برجَست لرزان ز جای بدرّید و بسپَرد محضر به پای

t.me/DaneshSad

۲-بیت پنجم درس را از نظر آرایه های ادبی بررسی کنید.

چنان بُد که ضحّاک را روز و شب به نام فریدون گشادی دو لب

روز و شب: مجاز از مدام، همیشه/دو لب گشودن: کنایه از سخن گفتن/لب: مجاز دهان / اغراق/ شب- لب: جناس

۳-هر یک از واژه‌های مشخص شده، مجاز از چیست؟

چو کاوه برون شد ز درگاه شاه بر او انجمن گشت بازارگاه

مجاز از مردم بازار

از آن چرم،کاهنگران پشت پای بپوشند هنگام زخم درای

پیش بند چرمی

٤-در بیت زیر«درفش کاویان»، در کدام مفهوم نمادین به کار رفته است؟ **نماد پیروزی است.**

تو یک ساعت، چو افریدون به میدان باش، تا زان پس به هر جانب که روی آری، درفش* کاویان بینی

*درفش: پرچم، بیرق - *درفش کاویان: درفش ملّی ایران در عهد ساسانی، (کاویان یا کاویانی: منسوب به کاوه)

قلمرو فکری

۱-معنی و مفهوم بیت بیست و نهم را به نثر روان بنویسید.

فریاد برآورد و در حالی که از خشم می‌لرزید، استشهادنامه را پاره کرد و زیر پا انداخت.(مفهوم:خشم و اعتراض کاوه)

۲-مارانی را که بر دوش ضحاک روییدند، مظهر چه خصلت هایی می توان دانست؟

تجسمی هستند از خوهای اهریمنی و بیداد و منش خبیث ضحاک

۳-انگیزه کاوه در قیام علیه ضحاک چه بوده است؟ **نجات فرزند و رهایی مردم از ظلم و ستم ضحاک**

٤-با توجه به متن درس، «پایمردان دیو»، چه کسانی بودند؟ شخصیت آنها را تحلیل کنید.

دستیاران و مشاوران ضحاک هستند که به دلیل ترس یا حفظ مقام و موقعیت خود، در برابر عملکرد ظالمانه ضحاک سکوت کرده بودند و بدین شکل او را در ظلم و ستم همراهی می کردند.

گنج حکمت: کاردانی

کشتی‌گیری بود که در زورآزمایی شهره بود؛ بدر در میدان او هلالی بودی و رستم به دستان او زالی.

با جوانان چو دست بگشادی پای گردون پیر بربستی

روزی یاران الحاح کردند و مرا به تفرج بردند؛ ناگاه مردی از کناره‌ای درآمد و نبرد خواست، خلق در وی حیران شدند؛ زور بازویی که کوه به هوا بردی! از هر طرف نفیر برآمد.در حال که مرد دست بر هم زد،پایش بگرفت کشتی گیر پایش بگرفت و سرش بر زمین محکم زد. گفتم: «علم در همه بابی لایق است و عالم در آن باب بر همه فایق، استعداد مجرد جز حسرت روزگار نیست».

زور داری، چون نداری علم کار لاف آن نتوان به آسانی زدن

«روضه خلد، مجد خوافی»

قلمرو زبانی: الحاح: اصرار، پافشاری کردن/ نفیر: صدای بلند، فریاد/ دست گشادن: کشتی گرفتن/ استعداد مجرد: استعداد به تنهایی/ تفرج: گشت و گذار، تماشا، سیر و گردش/ لاف: سخنان بی پایه و اساس، دعوی باطل، ادعا؛ لازف زدن : خودستایی کردن، ادعای باطل کردن / لاف زدن: خودستایی / رستم به دستان او زالی [بود]: حذف به قرینه لفظی/ درحال: فوراً / بر همه فایق [است]: حذف فعل به قرینه لفظی/ مجرد: تنها، صرف / دست و پا: تناسب/ فایق: دارای برتری، مسلط، چیره

t.me/DaneshSad

قلمرو ادبی: بدر: مجاز از تنومندی و قوی هیکلی / هلال: مجاز از لاغری، میان تهی، ضعف/ بدر درمیدان او هلال بودی: کنایه از ضعیف بودن / رستم به دستان او زال: کنایه از ناتوانی / دست گشادن: کنایه از زورآزمایی، کشتی گرفتن / پای گردون پیر بربستی: کنایه از شکست دادن / گردون پیر: تشخیص/ جوان و پیر: تضاد/ گشادی و بستی: تضاد/ هلال و بدر: تضاد / کوه به هوا بردن: اغراق و کنایه از کار مشکل و غیر ممکن انجام دادن / لایق و فایق: جناس و سجع / دستان: ایهام تناسب: ۱-دست ها ۲-لقب پدر رستم، با «زال» تناسب دارد / زال: ایهام: ۱-پیر سفید مو ۲-پدر رستم

قلمرو فکری: کشتی‌گیری بود که در زورآزمایی معروف بود؛ پهلوان نیرومند در برابرش بسیار ضعیف به شمار می رفت. رستم داستان در مقابل او مانند یک پیرزن، ناتوان بود.

بیت اول: آن کشتی گیر وقتی با جوانان کشتی می گرفت، از فلک نیز با تجربه تر نشان می داد و بر آن ها غلبه می کرد.

روزی دوستانم اصرار کردند و مرا به تفرج بردند. ناگهان شخصی پیدا شد و درخواست حریف برای کشتی گرفتن کرد. همه با تعجب به او نگاه می‌کردند؛ آن‌قدر نیرومند بود که می‌توانست کوه را از جا بلند کند. صدای فریاد و هیاهوی مردم بلند شد.وقتی مرد دست به هم زد و آماده نبرد شد، کشتی‌گیر سریع پایش را گرفت و محکم به زمین زد. گفتم:«در هر کاری، علم از همه چیز مهم‌تر است. کسی که علم دارد، برتر از دیگران است. اما استعداد تنها، بدون علم، به جز حسرت چیزی به همراه ندارد.»

معنی بیت: وقتی دانش استفاده درست از زور و توانایی خود را نداری، نمی توانی به آسانی ادعای زورمندی کنی.

(مفهوم: ناتوانی در انجام کار بدون دانش و مهارت؛ پرهیز از ادعای بی‌جا)

بقیهٔ واژ های درس دوازدهم + گنج حکمت

*پایمردی: خواهشگری،میانجی گری، شفاعت	* ترگ: کلاه خود
*خجسته: فرخند، مبارک	* خوالیگر: آشپز
*سروش: فرشته پیام آور، فرشته	* گرز گاوسر : گرزی که سر آن شبیه سرِ گاو بوده است.
*اساطیر: جمع اسطوره ؛ افسانه ها و داستان های خدایان و پهلوانان ملل قدیم	

درس چهاردهم: حمله حیدری

دلیران میدان گشوده نظر که بر کینه اوّل که بندد کمر

قلمرو زبانی:

معنی واژه‌ها: کینه : جنگ

نکات دستوری: دلیران: نهاد/ میدان: مضاف‌الیه/ نظرگشوده [بودند]: ماضی نقلی/که: حرف ربط وابسته‌ساز/ بر: حرف اضافه/کینه: متمم/ اوّل: قید/ که (چه کسی): نهاد/ کمر می بندد: فعل مرکب/ در مصراع دوم، «که» اولی حرف ربط وابسته‌ساز، و دومی ضمیر پرسشی (چه کسی) است.

قلمرو ادبی: گشوده نظر: کنایه از منتظر ماندن و با دقت نگاه کردن / کمر بستن: کنایه از اقدام کردن، آمادگی برای انجام کاری / واج‌آرایی: تکرار صامت «ک» / که، که: جناس همسان (تام)/ نظر: مجاز از چشم/دلیر، میدان، کینه: مراعات نظیر

قلمرو فکری: جنگجویان میدان منتظر بودند که چه کسی نخست جنگ را آغاز خواهد کرد.